

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قائلین به مفهوم در قضیه شرطیه برای اینکه این مفهوم تمام باشد، باید مقدماتی را متعهد و ملتزم بشوند. یکی از آنها که ذکر کردم این بود که جمله شرطیه، لاشک و لاشبهه در این که متبادر از آن انتفاء جزاء عند انتفاء شرط است و تبادر، دلالت بر وضع می‌کند. پس بنابراین در قضیه شرطیه بالدلالة اللفظية الوضعية، انتفاء حکم عند انتفاء الموضوع لازم می‌آید. و بسیاری از آقایان به این مطلب ملتزم شدند که مدلول و دلالت التزامی در دلالت قضیه شرطیه بر اساس دلالت بالوضع لفظ بر مدلول التزامی خودش - که عبارت است از مفهوم - است.

بنابراین همان‌طوری که در دلالت لفظ بر آن مدلول مطابقی که بالوضع است، حجیت مترتب می‌شود، در دلالت لفظ بالوضع بر مدلول التزامی هم به واسطه تبادر مفهوم، آن هم حجیت بار می‌شود، و فعلاً بحث از علّیت تامّه و ناقصه و اینها مطرح نیست. فعلاً بحث از دلالت لفظیه بالوضع به واسطه تبادر است.

آنچه که به نظر می‌رسد این است که در دلالت هیئات و دلالات رابط حروف که بالوجود الرابط دلالت بر وجود آن معنای حرفی دارند، اصلاً و به هیچ وجه من الوجوه وضع، دخالت ندارد. بلکه قطعاً فطرت انسان و عقل سلیم و ذوق سازج آدمی این معانی را تصور می‌کند، بدون اینکه اطلاعی بر وضع داشته باشد. یک عبد در مقابل مولا معنای جمله شرطیه را می‌فهمد گرچه دلالت بر وضع را نداند. حتی یک بچه این ترتب جزاء بر شرط را ادراک می‌کند، گرچه قطعاً عالم به وضع نیست، می‌داند که برای دیدن پدر یا مادر، آمدن آنها شرط و اساس است. بدون آمدن دیدن متحقق نمی‌شود.

تمام معانی حروف از این قبیل است. ارتباطاتی که ذهن در وجود رابط بین تصور نفسی موضوع و محمول می‌داند، از همین قبیل است. ذهن طرفین معنای حرفی را مُعدِّد برای تحقق آن معنای حرفی می‌داند، بدون اینکه اطلاعی به وضع داشته باشد. ذهن بدون دخالت وضع ابتدائیت و انتهایت را می‌فهمد. ذهن طلب را از امر می‌فهمد بدون اینکه بداند امر وضعاً در چه استعمال و وضع شده یا در چه استعمال و وضع نشده است.

بله، در آن لفظی که دلالت بر آن هیئات و معانی حرفیه بکند، دلالت وضعیه شرط است، نه در خصوص آن معانی. در اینکه آیا لفظ «إن» دلالت بر معنای شرط بکند، وضع شرط است. در فارسی «اگر»، فرض کنید که در عربی «إن» و «إذ» و «لو»، فرض کنید که در انگلیسی «If».

ولی در خود آن معنای شرطی، به هیچ وجه وضع دخالت ندارد. چه‌طور اینکه در معاملات و انشانات و ایقانات، نفس آن معنای کلی، بدون دخالت وضع در همه اذهان به عنوان یک ارتکاز ذهنی همیشه وجود دارد. زوجیت و آن علقه بین زوج و زوجه در همه اذهان ارتکاز دارد، گرچه آن لفظی که برای آن معنا هست را مطلع نباشد. همین‌طور در بیع و شراء، نقل و انتقال در اذهان ارتکاز دارد، بدون آنکه آن لفظی را که برای این معنا وضع شده بدانند.

و لذا ما در باب ایقانات و معاملات و عقود، عربیت را به هیچ وجه من الوجوه شرط نمی‌دانیم. در نکاح عربیت شرط نیست بلکه به همان لفظ فارسی هم منعقد می‌شود. چه‌طور اینکه در بیع و شراء هم بیعت و اشتريت دخالت ندارد بلکه فروختم و خریدم دخالت دارد و هر زبانی برای بیان آن معنای منشی در خود آن زبان حجیت دارد.

من باب مثال شما با یک عرب یک معامله‌ای را انجام می‌دهید آن عرب به عربی می‌گوید بعت شما به فارسی می‌گوئید من پذیرفتم یا خریدم. با یک چینی یک معامله‌ای را انجام می‌دهید، به فارسی می‌گوئید فروختم، آن به چینی جواب شما را می‌گوید خریدم، اشکال ندارد و این احتیاطاتی هم که می‌بینید آقایان در اینجا می‌کنند تمام اینها بلا وجه است، هیچ دلیل شرعی بر لزوم اجرای صیغه در عقود و ایقانات به لفظ عربی وجود ندارد. تمام اینها وجه بلاوجه است. بلکه آنچه که هست این است که آن معنای متعهد و متوافق بین طرفین به هر لفظی که حاکی از آن است ادا بشود. روی این حساب باید ببینیم دلالت جمله شرطیه بر انتفاء حکم عند انتفاء موضوع، آیا از باب وضع است یا از باب عقل و جزء مرتکزات عقلیه است.

به این بیانی که عرض شد اصلاً ترتب جزا بر شرط، به وضع کاری ندارد و واضع حق تصرف در این ترتب را ندارد، بلکه واضع تنها کاری که می‌تواند انجام بدهد این است که الفاظی را که این ترتب را بیان می‌کنند، در اختیار ما بگذارد. ترتب، ترتب زمانی است یا غیر زمانی، ادا می‌آورد. ترتب، ترتب الزامی است یا غیر الزامی، ان می‌آورد؛ ترتب آنچنان الزامی نیست، لو می‌آورد و امثال ذالک. در فارسی هم همین‌طور است. فلهدا انتفاء حکم را به واسطه انتفاء موضوع، جزء دلالات لفظیه آوردن، در غایت سخاوت است.

بنابراین صحبت در این که آیا این جمله شرطیه ما، این قضیه شرطیه ما، در دلالت بر انتفاء حکم عند انتفاء جزاء - همان‌طوری که عرض شد که بواسطه حکومت عقل است - آیا در اینجا عقل حاکم بالاستقلال است یا نه؟ یعنی به صرف قضیه شرطیه، عقل حاکم است به اینکه خود قضیه

شرطیه بالفاظها برای انتفاء حکم عند انتفاء شرط، کفایت می‌کند، لولا دلیل آخر یا اینکه در قضیه شرطیه، صرف ترتب جزاء بر شرط، مطرح است لاشیء آخر؟

در اینکه در قضیه شرطیه ترتب جزاء بر شرط است، نه به عنوان صدفه و اتفاق، شکی نیست و عقل مستقل است به این که شرط در قضیه شرطیه یعنی در ناحیه عقدالوضع یک امر لغو نیست، یک امر صدفه و اتفاق نیست، یک امر هزل نیست که مولا او را اجرا کرده باشد و متلفظ به آن شده باشد، بلکه شرط در این ناحیه به عنوان ترتب حکم یا بر خودش بنفسه است یا بر خودش به عنوان مرآت و عنوان کلی مطرح است، در این مقدار، ما مساعدت می‌کنیم. مطلبی که در اینجا می‌ماند این است که آیا می‌توانیم در قضیه شرطیه قائل به ترتب به نحو علّت باشیم، حالا یا علّت تامّه یا علّت ناقصه.

پس بنابراین دو مطلب در قضیه شرطیه ما باقی می‌ماند. طبقاً لکلام مرحوم آخوند در اینکه شرط در ناحیه عقدالوضع، لغو و هزل و صدفه و اتفاق نیست، حرفی نیست، در اینکه جزا در قضیه شرطیه مترتب بر عقدالوضع است، در این هم حرفی نیست. در اینکه در قضیه شرطیه ما، آیا دلالت انتفاء بواسطه دلالت لفظیه وضعیه است یا بواسطه حکم عقل است و ارتکازات ذهنیه، در اینجا حرف است. مطلب و اختلاف از این نقطه شروع می‌شود و کم له من ثمره که دلالت جمله شرطیه بر انتفاء عند الانتفاء، بواسطه دلالت لفظیه وضعیه نیست، بلکه بواسطه حکم عقل است.

حالا بحث می‌رود روی این جهت. یعنی علی طرفین مسئله که چه دلالت لفظیه وضعیه باشد یا دلالت عقلیه باشد، آیا این دلالت به نحو علّیت است یا صرفاً به نحو ترتب لا به نحو العلیة است.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.  
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.